

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

مجید کاوه
۱۸.۱۱.۰۹

«عمل» انقلابی، جایزه امپریالیستی نیست

با اینکه تئوریسین های بورژوازی پیوسته تلاش میکنند تا انقلابیون را به انحراف برده؛ با پول، مدال، جایزه و زرق و برق سرمایه داری وجدان شانرا تسخیر و ایدئولوژی شانرا مسخ نمایند، اما این کار برای آنان تا لایتنهای ممکن نیست زیرا تا اشغالگر و استبداد، زحمتکش و انقلاب در پهنه گیتی وجود دارند، مطمئناً مبارزانی پا به عرصه میگذارند که این بیرق خم شده، از سوی منحرفان چپ را بار دیگر بلند و رسا نگهدارند. این حقیقت فقط در پراتیک انقلابی محک میخورد، «عملی» که بالاتر و شرافتمندانه تر از آن برای هیچ انقلابی وجود ندارد. این پراتیک از نوشتن مطالبی تا شلیک سرب داغ بر سینه متجاوزان در جنگ انقلابی خلق ادامه می یابد. روند انقلاب در تمامی کشور های جهان نشان داده که انقلابیون در آغاز چنان قوی نبوده تا فوری بنیاد اشغال را بلرزانند، اما با پا فشردن بر حقیقت انقلاب و سست نشدن در برابر «تحایف» امپریالیستی، بالاخره به کولاک نیرومندی مبدل میگردند و بنیاد امپریالیزم و استبداد را فرو میریزند. این راه، دراز و پر از مشکلات بوده، اما مهم این است که از آغاز تا انجام به هیچ بهانه ای شرف انقلابی را به جایزه ای نفروشد تا همای پیروزی را بر فرق زحمتکشان جهان ببینند. این پیش درآمد، مدخلی بر ارزیابی مقاله آقای «مصباح» است که چندی قبل در سایت کابل پرس زیر نام تاخت و تاز بر ملالی جویا از «چپ» به چاپ رسیده بود. این مقاله که بعد با جوابیه جالب دختر یا خانمی به نام «لمبه» در پورتال «افغانستان آزاد- آزاد افغانستان» جواب جالبی را یافته بود، هر دستی بر قلم و مغزی بر ایدئولوژی انقلابی را و می دارد تا جوابیه ای برای آقای مصباح بنویسد.

باید گفت که مقاله آقای مصباح پائین تر از حد متوسط یک مقاله معیاری است و چون به قول معروف «سالی شد و ماهی شد/ از آقا خطایی شد»؛ کوشش خواهم کرد تا با نرمی به جواب عصبیت مصباح بپردازم و روی چند نکته آن مکت نمایم. چون نویسنده بسیار «کمرو» و «تحکم پذیر» به نظر میرسد، لذا با رعایت احتیاط، استدلالی چند بر خطا هایی او می آورم و چون ایشان در فن نویسندگی و بیان مواضع سیاسی – ایدئولوژیکش نابلد معلوم میشود و مقداری ناشیانه رانده، در بسیاری از جاهای نوشته در دام قلم خود گیر مانده که لمبه با دقت بر آنها انگشت گذاشته و به حق که خوب نوشته است.

وی که خود را ظاهراً چپ نمیگوید، اما از موضع چپ، منتقدان شعله ای ملالی جویا را چپ «نااصیل» خوانده که گویا خودش چپ «اصیل» است و به این صورت نوعی ضد و نقیض در نوشته اش به مشاهده میرسد و خود را نه تنها در برابر لمبه (که معلوم میشود از گرگهای باران دیده است) قرار داده که مامور غلام حیدر خان همتی را نیز

و اداری نموده تا با تمام مشکلات نوشتاری، اما با احساس آزادی شعله ای، پیرانه سر و بی احتیاط (اندرزهایی را هم نثار ملالی جویا کرده) چنان جوابیه ای بنویسد و هر نوع دفاع و گلیه را از ملغمه بی در و پیکر آقای مصباح بگیرد و لابد باید «هدایتگران» مصباح ازین «بی گذر زدن هایش» سخت ملامتش کرده باشند. استدلال های اخلاقی و بی بنیاد مصباح که فقط گلیم تیره مدالها و ناسزا گویی را هموار کرده، نه تنها آقای همتی بلکه هیچ آدم با منطقی را قناعت داده نمیتواند و عوض تبرئه و دفاع، خود و دوست مدالگیرش را بیشتر با مشکل رو به رو ساخته است.

آقای مصباح در آغاز، منتقدان مورد نظرش را چپ «پرگویی» و «بیعمل» نامیده، اما از روی عصبیت نه منطق، چون برای اثبات اتهاماتش دلیل و سندی نیاورده که معلوم میشود، چپ های منتقد باید انقلابی های حساس، جدی و مدافع اصلی حریم جنبش کیبر شعله ای باشند، ورنه آقای مصباح این چنین به فریاد نمی آمد و مستاصل نمیشد که عوض استدلال چند تا شعار را سر هم بندی کند. مصباح این را نمیداند که چپ انقلابی اصالتاً خود را مکلف میداند تا در برابر هر انحرافی بایستد و با چنگ و دندان از حریم ایدئولوژی انقلابی اش دفاع نماید که اگر این دفاع موافق روحیه آقای مصباح باشد یا نباشد.

اما تشویش جناب ایشان به نظرم بیجاست چون فکر میکنم که میخ جایزه و مدالگیری ایشان چنان محکم کوبیده شده که نوشته های هر چپ و هر «پرگویی» و «بیعملی» به این جایزه ها کوچکترین آسیبی رسانده نمیتوانند.

آقای مصباح!

یادت باشد که چاپ تصاویر از سوی لمبه جان در «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان»، این میخ ها را محکمتر میسازد، زیرا باور کامل دارم که هیچ انتقاد و قلمی قادر به خراب کردن چنان هم آغوشی هایی نیست و تا زمانی که این لمبدن ادامه یابد و شما هم ادای چپ تر از هر چپی را بکنید، برای لمبه جان و هم فکرانش در برابر این تزویرها راهی جز «پرگویی» باقی نمیماند. اما اگر بتوانید روزی از چنان جاهایی خود را برهانید و خون تازه ای در بدن تان جریان یابد و از هر مغالزه ای با اشغالگران ببرید، لمبه چه که مامور صاحب همتی هم بر قدم هایتان خم خواهد شد، در غیر آن باید یا چپ انقلابی باشید، یا سر به زیران مدالگیر. که اگر راه دوم را رسماً پذیرفتید، نه لمبه و نه همتی و نه هیچ «پرگویی» و «بیعملی» با شما کاری نخواهد داشت. آنچه مسلم است اینکه نمیشود میان دو کرسی نشست. سیاست شترمرگی که هم پای جایزه و مدال را ببوسید، هم چپ نباشید، هم از موضع چپ، منتقدان بر خوش و بش با اشغالگران را «مرتجع» و «پست» بگوئید و اگر انتقادی شد، و اوایلا کنید که اصول رعایت نشده و این تا ابد چلش نخواهد داشت و باید یا شتر شوید یا مرغ، یا بار ببرید یا ببرید.

مصباح مینویسد:

«یک معیار خوب برای تثبیت حقانیت ملالی جویا اینست که از طرف دشمنان به شدت مرتجع، پست، خاین و جنایتکار و «چپ» پرگویی بیعمل مورد حمله قرار میگردد» و در ادامه مینویسد: «مدتی است که حمله از سنگر درمانده «چپ» را به آزمایش گرفته اند و به این صورت سر در آخور گندیده بنیادگرایی فرو برده تا با تکدی خریداری برای متاع بی بهای شان، از جویا چیزی بکاهند».

نگاهی به این سطور هر آدم نیمه باسوادی را حیران میسازد که بالاخره این نوشته جاودانی!! با این جملات، تصمیم دارد چه چیزی را به اثبات برساند. من باور دارم که میان شما و آدم های جنایتکار به اضافه وطنفروش، جاسوس و غیره فرق وجود دارد، اما در گرفتن مدال و جایزه، رقابت و دشمنی سختی میان تان در جریان است و چون شما بیشترین جایزه و مدال را از دشمنان مردم افغانستان گرفته اید و اخیراً وزرای دفاع و خارجه یکی از امپریالیست های اشغالگر افغانستان (ایتالیا) نیز حمایت خود را از شما اعلان کرده است، پس تا حدی به آرزو های

تان دست یافته اید و به این خاطر از سردمداران اشغال درخواست کرده اید که «جنایتکاران جهادی را محاکمه کنید» و در زیر بیرق دوستان امریکایی تان با «لبخند فنا ناپذیر» جایزه گرفته و «شجاعت» تان از سوی قاتلان امریکایی به تمجید گرفته شده است، که این را انحراف به شدت گزنده میدانیم که اگر جلو آنرا نگیرید به جاهای خطرناکی سقوط خواهید کرد. لطف کنید اگر یک جمله ازین خاینان پست و مرتجع را در مخالفت با کار ننگین مدالگیری تان آورید، آنوقت چپ منتقد واقعاً با چنین جاسوسانی هم نظر خواهد بود و شما حق به جانب خواهید بود و اگر آورده نتوانستید لطفاً کمی به عمق کار تان فرو بروید. این دیگر برای هیچ چپ شعله ای پوشیده نمانده که شما برای ربودن دل امپریالیست های اشغالگر و گرفتن مدال شجاعت از آنان در مقابله و درگیری با وطنفروشان جهادی قرار دارید و به خاطر چند قران حاضرید که با قاتلان چپ انقلابی جبهه متحد بسازید و «دموکرات» شوید. سنگر چپ زمانی واقعاً «فرسوده» میگردد که در آغوش وزیر خارجه و دفاع ایتالیا، سکرتر وزیر کار هنگری، شاروال شهر برکلی امریکا، رئیس شورای شهر و شاروال شهر فلورانس و غیره جا بگیرد و چنین اعمالی را مقابله با جنایتکاران نام بگذارد. چیزی که فقط برای این «سنگر» سر افکندگی و شرمساری می آورد. چپ منتقد بر چنین در آغوش قرار گرفتن هایی اعتراض دارد و این دیگر فرقی نمیکند که زیر نام جهادی، خلقی و یا چپی صورت بگیرد. از نظر من این وظیفه انقلابیون اصیل نیست که از قاتلان ملت خود انتظار کار انقلابی را داشته باشند که امریکایی ها بیایند و جنایتکاران را به محاکمه بکشند، پس برای انقلابیون در فردای انقلاب چه وظیفه ای باقی میماند؟ بر طبق ارزیابی های انقلابی، فئودالیزم و سرمایه داری دلال پایگاه امپریالیست ها اند؛ اگر آقای مصباح کمی به خود زحمت بدهد و بفرماید که سیاف، ربانی، فهیم، گلبدین، مجددی، کرزی، گیلانی، داکتر عبدالله، اسماعیل، خلیلی، قانونی، دوستم، محقق و جنایتکاران دیگر نمایندگان کدام طبقات اند، این مشکل حل خواهد شد و خواهد فهمید که چنین درخواستی از امپریالیست ها که پایه های خود را در افغانستان از میان بردارند، به شدت مضحک و مسخره است. این کار را هیچوقت امپریالیست ها انجام نمیدهند، زیرا این رسالت انقلابیون راستین و شعله ای است که باید در انقلاب دموکراتیک نوین این جنایتکاران را در یک دادگاه مردمی تیرباران کنند. من باور دارم که این را مصباح و دوستان او خوب میدانند، اما کوشش میکنند که این عمل ننگین و ضد انقلابی «مدالگیری» را با ناسزا گفتن به جنگسالاران مقداری در زوررق انقلابی بیچانند تا حد اقل آبرویی برایشان در میان چپی ها باقی بماند.

در جای دیگر این نوشته آمده است که «بسیار خوب، خود بفرمایید یک روز در یک اکسیون مختصر چند نفره، نه مقابل دفتر یوناما که آنرا عیب میشمردند، بلکه مقابل ارگ یا ولسی جرگه و هر جای دیگر اما در داخل افغانستان، یا چنانچه گفته شد در رسانه های برقی، جنایتکاران مسلط را با نام و نشان به باد حمله بگیرند، تا معلوم شوند که گریزی نبوده و مستحق اند که وجود انتقاد شان جدی گرفته شود.»

به نظر من چپ انقلابی میدانند که اکسیون های انقلابی را چگونه سازمان دهد و آنانیکه با خط و خال به دفتر یوناما خودنمایی میکنند که دونه ها را جذب کنند و حقوق بشری شده اند تا پروژه بگیرند، چیزی جز بی همتی و پشت کردن به چپ را به نمایش نمیگذارند و هرگز به ارگ، قاضی القضاات و ولسی جرگه دولت پوشالی عربضه نخواهند برد، چون این چپ دشمن اصلی را خوب میشناسد. اما اگر پیروان این چپ دست به اکسیون بزنند، بر بیرق بالابلند شان «مرگ بر اشغالگران امریکایی» را مینویسند و با خشم لایزال پیشروان انقلابی در کنار خون سیدال سخندان این بیرق را به اهتزاز در می آورند و رفتن به دروازه یوناما و تجلیل از حقوق بشر را جز تف انداختن بر خون سیدال ها چیز دیگری نمیدانند که فقط خاینان به این خونها میتوانند چنین اکسیون هایی را «عمل» نامند. آنانی

این اکسیون ها را دیده نمیتوانند که در غار های درون و یا بیرون کشور خزیده باشند و اگر از غار ها برآیند در رسانه های برقی و غیر برقی نه تنها نامی ازین جنگسالاران را عنوان نخواهند کرد که حتی برای به دست آوردن پولکی به پخش اعلان تبلیغات «اردوی ملی» این اردوی پوشالی و سرکوب امپریالیست ها، دست خواهند زد و ماهیت اصلی «بدخویی» های شانرا به نمایش خواهند گذاشت.

در شرایط اشغال کنونی، دشمن اصلی مردم افغانستان اشغالگران امریکایی و متحدان اروپایی آنان اند، اما ناسزا گفتن با نام و نشان به جنایتکاران جهادی و بعد از دستن خونین صاحبان شان جایزه گرفتن، جز مسخره کردن چپ انقلابی چه چیزی بوده میتواند؟ انقلابیون گاهی هم در تبلیغات شان این دشمن اصلی را فراموش نخواهند کرد و در زیر بیرق آنان مدال خواهند گرفت. در صورتیکه «عمل چپ»، کرنش در برابر امپریالیست ها باشد و یا مثلاً شب و روز به دنبال خانه کرایبی بگردند، این را ازینجا به آنجا ببرند، حساب های بانکی را یاد کنند، انتظارگاه بسازند و قبر سمند کنند، پروپوزل بسازند، برای پروژه گیری «اکسیون» به راه بیندازند، لست های مالی را کنترل کنند، فلم های خیالی بسازند، سیر و سیاحت مهمانان خارجی را تنظیم و ترتیب نمایند، "کمک" تقسیم نمایند، به دوستان خارجی فرمایش قالدین بدهند، روز ها به دنبال ویزا سرگردان باشند و دهها «عمل» ازین نوع را پیش ببرند و بعد بر آنها نام عمل انقلابی بگذارند و در ارزیابی اوضاع و اندیشه پروری برای انقلابیون سالها لال و گنگ بمانند، نه تنها انقلابی نیستند بلکه بورژواهای منحرف و کم ظرفی اند که به هر نوع غیرتی پشت نموده اند.

انقلابیون واقعاً نسبت به این «عمل ها»، «خائن» و «بی عمل» میباشند. مخصوصاً زمانی آقای مصباح پوچ و هیچ میشود و در باتلاقی از خجالت و ننگ باید غرق شود که پرچی های وطنفروشی چون اعظم سیستانی، مسعود فارانی و شعله ای مرتدی چون نگارگر با او همزبان میشود. چیزیکه فکر میشود خود ملالی جویا هم از تمجید آنان مقداری عرق میکند و این جرثومه های وطنفروش که تا دیروز چتلی های متجاوزان روس را نوش جان میکردند، اکنون مشکلی ندارند که زیر بیرق امریکا «مدنی» شوند. اما این پشقل ها، دیگر مرده های متحرکی اند که اگر هزار بار در زیر سایه این مدال ها بلمند، زیر بیرق ایتالیا و یا کلیفورنیا جای اصلی شانرا پیدا نخواهند کرد. چون غربی ها با زبان و بیزبانی برایشان خواهند گفت که اگر شما در جاسوسی ماهر میبودید با چنان ارزانی خود را به روسها نمی فروختید. اگر فرصتی مساعد شد، حتماً به سیستانی و فارانی نیز خواهم پرداخت و امضاء هایی که آقای سیستانی عضو هیأت رئیسه شورای انقلاب روسها که با آنها معاش خود را از خاد میگرفت منتشر خواهم کرد که یکی دو مشکل تخنیکی برای این کار باقیمانده و تلاش مینمایم تا هرچه زودتر به نشر برسد و ببینیم که این سیستانی مفلوک چه جوابی خواهد داشت. خوب است که آنوقت آقای مصباح «عملگرا»، جواب وطنفروشی های همپیمانان و همپالگی های خود را بدهد. چون این سیستانی روزیکه از کابل بر آمد و بر ضد پرچی ها نوشت، آنان او را ملاقات کرده و گفتند که تا دیروز چتلی های ما را تناول میکردی و حال ضد ما مینویسی، این «اکادمیسین» وارخطا شد و برای مدتی خاموش بود. او هرگز فراموش نکند که این بار بد طوری بازی میکند و مطمئن باشد که به زودی سیر و پودینه او چنان روی بازار خواهد شد که سالها در سکوت فرو خواهد رفت. این «اکادمیسین» که این همه شیشه بار دارد نمیدانم چرا اینگونه مستی میکند.

اینکه این چپ منتقد چگونه سر در «آخور گندیده بنیادگرایی» فرو برده، باید مقداری جناب مصباح روشن میساخت. اما اشغالگران دوستان بسیاری در وطن ما دارند و این دوستی از زمان جنگ علیه تجاوز شوروی میان شان آغاز شده است. سیاف، گلبدین، ربانی، دوستم، خلیلی، مجددی، گیلانی، قانونی، داکتر عبدالله و دیگران همانهایی اند که تا اکنون نزد اشغالگران، عزیز و گرامی هستند و تا حال از آنان پول، تحفه و معاش میگیرند و

آنانیکه به گرفتن همچو چیز هایی از دست اشغالگران تن بدهند، آیا با بنیادگرایان مزدور حد اقل درین مورد سر در یک آخور ندارند؟ اینکه چپ منتقد ازین مدال گیری ها انتقاد میکند، اما بنیادگرایان را سگان سر به زیر و مزدور امپریالیست ها میدانند، پس چرا باید با آنان سر در یک آخور داشته باشند؟ اینان چه چیزی را درین آخور با بنیادگرایان مزدور یکجا تناول میکنند؟ پول، مدال، جایزه؟ چه چیزی؟ لطفاً حداقل یک مورد را نشان دهید.

مصباح در جای دیگری مینویسد: «چون دست شان به آلو نمیرسد میگویند آلو ترش است». مصباح جان! در دنیای امروز مشکل ترین کار، انقلاب و پا فشردن بر اصول آن بوده و آسانترین کار به دست آوردن دل اشغالگران است. هستند افرادی از برش چپ انقلابی که دولت پوشالی و حامیان اشغالگر آن با یک اشاره و کوچکترین تمکینی برایشان هرچه «آلو» بخوانند نثار میکنند، اما ننگ میدارند که حیثیت انقلابی خود را لحظه ای در برابر همچو خفت هایی معامله نمایند. چون معتقد اند که نه تنها باید بر مدال ها و تحفه های اینان تف انداخت بلکه باید به زودی این اشغالگران را از پا درآورد. در صورتی که از اشغالگران و استعمارچیان ملک خود جایزه گرفت و در آغوش آنها آرمید، چه تفاوتی بین انقلابیون و وطنفروشان جنگسالار و یا سیستانی و مسعود فارانی که از دست روسها القاب اکادمیسین و غیره را مگرفتند وجود خواهد داشت؟

چون آقای مصباح فکر میکند که در آغوش مثلاً وزیر خارجه ایتالیا قرار گرفتن، رسیدن به قلّه آمال و آرزوهای چپ شعله ای است!! لذا با این حقارت فکری و بیگانه پرستی، ضمیر دیگران را هم محک میزند و لابد به این باور رسیده که تمام انقلابیون شعله ای با آمدن غربی ها ضمیر شانرا در گرو آنان گذاشته و میان شان برای ربودن دل وزرای خارجه و دفاع کشور های اشغالگر مسابقه به راه افتاده و چون آنان توانسته اند این دل را برابند، پس بر قلّه خواست های خود پا نهاده و دیگران از آن محروم شده اند!! و اینگونه ضعف شخصیتی خود را با چنین «پیغوری» که باید هزار بار شرم و ننگ میداشت، به نمایش میگذارد.

آقای مصباح در ادامه مینویسد: «اینان که گفته میشود طرد شدگان سازمانهای به چپ نه به عنوان خط فکری که جامعه را به سوی پیروزی رهنمون میگردد، بلکه به آن منظور به گرایش به آن تظاهر مینماید که با بیرق خیلی «چپ» و «سرخ» به چپ و انقلابیون ضربه زنند. اینان اگر به همین منوال ادامه دهند بدون تردید از «توده ای» ها و «اکثریتی» های ایران هم سبقت گرفته عملاً در خدمت خاد و حاکمیت مافیایی و دستگاههای جاسوسی کشورهای دیگر خواهند درآمد. کسی که از خصومت با جویا ننگ نکند از هیچ بیشراقتی رو گردان نخواهد بود».

درینجا آقای مصباح «توفان» به پا کرده و بیسوادی تئوریکش را هم به نمایش گذاشته که برای کسی که ادای شعله ای دارد، بینی نمانده، اما چون من از اول گفته بودم که با این نویسنده جدید التقرر که بسیار تحکم پذیر هم است و در حیات سیاسی خود اجازه یافته که چیزی بنویسد، با احتیاط برخورد خواهم کرد. درینجا هم به چند توضیح بسنده میکنم.

آقای مصباح! اگر ممکن باشد لطفاً درجه «سرخ» را بنویسید که چطور اندازه گیری کرده اید. من فقط یک سرخ را میشناسم و حد وسطی مثلاً میان سرخ و زرد به نظرم وجود ندارد. سرخیکه ادعای انقلابی و شعله ای اصیل را دارد، در شرایط کنونی، افغانستان را اشغال شده دانسته که طالبان مزدور میخوانند بیرق رهایی میهن را با جهالت های قرون وسطایی از آنان بگیرند و جنگسالاران و وطنفروش و تکنوکرات های مزدور تلاش میکنند تا این اشغال را با مقولات دموکراسی و پلورالیزم میخکوب نمایند و هر کسی که در برابر چنین اشغالی کوچکترین گذشتی بکند و با اشغالگران زیر هر نامی بسازد و گردن خود را در زیر بیرق آنان خم نماید و مدال های شانرا قلاده کند، خائن، پست و هم آخور با مزدوران امپریالیزم است و باید برای رهایی میهن ازین اسارت به تدارک نبرد مسلحانه پرداخت

که اگر امروز ممکن نیست حداقل باید چنین آتشی را در سینه های خود و رهروان جنبش انقلابی شعله ای فروزان نگهداشت. مرز چپ و غیر چپ درین چند جمله روشن میشود.

آقای مصباح! چپ انقلابی غیر ازین چند جمله چه نوشته است که از مرز چپ عدول کرده باشد؟ این چپ آرزوی این را ندارد که مورد تمجید مزدوران فرومایه ای چون اعظم سیستانی و یا مسعود فارانی قرار گیرد که اگر گرفت باید بر انحراف ایدئولوژیک خود شک نماید. هر کسی که ادعای چپ دارد ولی به این چند اصل باور نداشته باشد، مطمئناً سر از آخور خاد و یا هر استخبارات دیگری خواهد کشید. این چپ هرگز مورد تمجید هیچ وزیر خارجه و دفاع کشور امپریالیست اروپایی که نیرو های شان همین حالا به سلاخی هموطنان ما مصروف اند، قرار نمیگیرد و هیچ مامور بلند رتبه آمریکایی از هر جنسی او را در آغوش نمیگیرد و در نزد هیچ سفارتخانه امپریالیستی محترم نبوده و جوخه جوخه برایشان ویزا نمیدهد. هیچ سردمدار امپریالیستی نه تنها برایشان کتاب ننویسد و فلم «فهرمانی» برایشان نمیسازد بلکه سایه شانرا به عنوان افراد عقده ای «ایدئولوژیک» با تیر میزنند.

آقای مصباح! لطفاً همین چند جمله را رد بکنید که کجای آنها غلط است و از اندازه «سرخ» و «چپ» شما چقدر درازی میکند؟!!

در صورتیکه این سرخ و چپ برای شما مشکل ایجاد کرد، در برابر دوستان امریکایی و اروپایی تان کمی بیشتر تمکین کنید و از آغوش شان بر آمده، پاهای شانرا بلیسید. یکی از دوستان آقای مصباح که من میشناسم و آدم به شدت وارخطایی است، وقتی نوشته ای از یک سازمان چپ انقلابی را دیده بود، دستانش را به هم میمالید و فریاد میزد که «اینان کار ما را خراب میسازند». اینکه با چنان نوشته ای چرا کار آنان خراب میشد، معلوم نبود. مصباح جان، شما هرگز جواب این پرسش ها را داده نمیتوانید، اما با به کاربرد چند جمله اخلاقی فقط آدم های بی پناهی چون سیستانی ها و مسعود فارانی هایی را که از طریق شما به دنبال پناه اند میتوانید مسحور بسازید.

درین جا که معلومات آقای مصباح کمی فرامرزی شده و از حزب توده و چریک های اکثریت نام برده و مثال وارونه ای آورده، خیلی ناقص حتی بی معنی و دم بریده میباشد. حزب توده و چریکهای فدایی هیچوقت ادعای سرخ و چپ نکرده و به قول شما سرخ ننوشته است. حزب توده که از همان روز های اول به قدرت رسیدن خمینی او را میپرستید، گاهی هم موضع چپ نگرفت و رهبران آن کوشش میکردند که هر چه بیشتر «لکه چپ» را از خود دور کنند (مثلیکه مثلاً امروز شما همین کار را میکنید و لب از لب نمیگشایید که پروژه های تان قبول نخواهد شد) و مثل نجیب گاو به یاد گرفتن آیه و حدیث شروع کرده بودند، پس حزب توده در کجا چپ نوشته؟ چریکهای اکثریت بعد از آنکه از سازمان چریکهای فدایی بریدند و در کنار توده ای ها قرار گرفتند هم همین وظیفه را پیشه کردند. حزب توده از فردایی که خمینی به قدرت رسید تلاش داشت تا شامل شبکه جاسوسی و اطلاعات گردد و تا حدی به این کار موفق هم شد.

مصباح جان! این حزب توده چه وقت سرخ نمایی کرد که بعد زرد شد؟ فکر نمیکنم که برای رسیدن به جایزه، مدال، پول و ویزا (که میشود در کنار آن کار های پردرآمد دیگری هم کرد) باید از تونل دور و درازی که اول سرخ نمایی و بعد بسیار چپ عبور کرد. فقط برای رسیدن به امتیاز های امپریالیستی مقداری هم نظری لازم است. مگر امریکایی ها همین حالا در افغانستان با اینکه جنگسالاران قهرمانان شان میباشدند و وقتی بوش به کابل می آید با رهبران جنبشکار جهادی ملاقات میکند و قهرمانان حسین اوباما، گل آقا شیرزی، عطا محمد نور، محقق، داکتر عبدالله و افراد دیگری ازین قماش نیستند؟ اما شما که اینان را با نام و نشان ناسزا میگویید و از اراکین بلند پایه اوباما و همپیمانان اروپایی او مدال و جایزه میگیرید، برای اوباما چه ضرری پیش می آید؟ جز اینکه تمثیلی از

دموکراسی اوبامایی کرده باشید و «بورژوازی ترین دموکراسی» را به نمایش بگذارید و این شاخص ترین
فرسودگی "چپ" مدال گیر است!!